

ما بعد...

نگاهی به نمایش «پس از»
به کارگردانی مرتضی کوهی



آرباب راقبکیانی

منتقد تئاتر

روان‌گسیختگی (اسکیزوفرنی)، اختلالی است که به‌صورت روان‌پریشی نمود پیدا می‌کند و علائمی چون توهمات شنیداری، ارتباطات اجتماعی بدبینانه، اضطراب و سواس آمیز و نابسامانی‌های متلاطم فکری را با خود به همراه دارد و باید گفت عوامل محیطی در پیدایش آن تأثیرگذار است. این اختلال روانی که گاهی دستمایه آثار نمایشی قرار گرفته است، با هدف قرار دادن مستقیم ذهن کاراکتر اصلی و محوری، سیر تحول و فراز و فرود شخصیتی او و عارضه‌های روحی و روانی‌اش را مورد کنکاش قرار می‌دهد و به مخاطب این امکان را می‌دهد که با رویکرد پسیکودرام (تئاتر درمانی)، تا حدودی چالش‌های شخصی خود را بهتر بشناسد و تا حدودی رفع و رجوع نماید.

نمایش «پس از» به نویسندگی و کارگردانی مرتضی کوهی به‌دلیل پرداخت به جنبه‌های شخصیتی کاراکتر نشان معینی (با بازی مهران مرادی)، تئاتری شخصیت‌محور و در عین حال روان‌کاوانه محسوب می‌گردد که در آن اختلالات روانی این کاراکتر به همراه هذیان‌ها و توهماتش به نمایش گذاشته می‌شود. با اینکه این کاراکتر دردهایش را به زبان می‌آورد، ولیکن حرکات آشفته، ششوش و پراکنده اوست که وضعیت نابسامان درونی‌اش را ابزار می‌دارد و در نتیجه تمام تکلمات‌اش، حاصل و نمادی از حرکات فیگوراتیو و قلمداد می‌گردد. او که در تعارض میان آن چه هست و آن چه می‌خواهد باشد، در تلاطم و کشمکش درونی و در حال در افتادن از خوب‌شدن است، نمی‌تواند از بین دوگانگی‌های انداموارگی و متناگی اوراباید مربوط رویارویی‌اش با آینده‌ی یکی را انتخاب نماید. مهران مرادی برای پرداخت این شخصیت تاریک‌شده و تاریک‌نما و روایت ترس‌های او در رویه‌رو شدن با کابوس‌های همیشگی‌اش به تناسب موقعیت‌های پیرنگ نمایش که به‌صورت غیر خطی درآمده‌اند، ساز بدن موسیقایی خود را با آن‌ها کوک کرده است و البته خوش می‌نوازد، هر چند فالش بودن انداموارگی و متناگی اوراباید مربوط به بخشی از موسیقی این نمایش لحاظ کرد که به‌مرور و در پایان‌بندی همراه با نواختن ساز پیانو به توازن با نت‌های می‌آید.

نمایش «پس از» در طراحی صحنه، مرزبندی انجام داده است و می‌توان «در» گوشه سمت چپ صحنه را بومی‌عنوان ورود و خروج به دنیای ذهنی کاراکتر تصور کرد که غالباً شکل واقعی به خود می‌گیرد و گاه با نزدیکی قاعده‌های سازه‌ها، افکار و وهم‌آلود و کابوس‌ها روی پالت‌های محاط‌شده، انگاره‌ای خیالی به خود می‌گیرد. نمایش این سوال را مطرح می‌کند که دقیقاً پس از چه رخداد و اتفاقی، این کاراکتر از مرز اختلال شخصیت اسکیزوتیپال به‌دلیل اتفاقات ناخوشایند زندگی‌اش (تروما) اعم از خشونت بی‌حدوحصر پدر، بی‌عصمت‌شدن مادر در مقابل دیدگان‌اش، رفتار بی‌شرمانه و تبعیض آمیز رئیس شرکت، فروپاشی ارتباط عاشقانه... عبور کرده است و دچار خطاهای ادراکی از محیط پیرامونی، حالت عاطفی ناپه‌نجان و مسخ در دو جهان واقعیت و خیال گردیده است و مابعد چه حادثه‌ای او از این در خودماندگی رهایی خواهد یافت؟ اینکه در این نمایش پدر به‌عنوان راننده و مادر، شافل در هتل معرفی می‌گردند، شاید باعث شکل‌گیری الگویی رفتاری در او شده است که آدم‌های اطراف را در ذهن خود به‌صورت مسافر و نه مانند‌گزار و ماندنی و درآموشند تداومی نماید، که حتی رسیدن به معشوق نیز به‌صورت آرزویی متبادر می‌شود و او خود نیز همیشه مجاب است که کوله‌پشتی‌اش را به‌عنوان سمبلی از جنب‌وجوش‌های بی‌ثمر یک بکش، درحالی که در ایستایی مکان خود می‌خکوب شده است و دست‌وپای می‌زند.

نمایش «پس از»، دنیای مردانه و زنانه‌اش را با سوییچ‌کردن مدام دوبازیگر مرد (بابازی پیمان محسنی) و زن (بابازی شیدا اهلوان) از نقشی به نقشی دیگر ترسیم و به‌نوعی همسان و متمشابه کرده است و در واقع با این اقدام زن‌ها و مردها به چشم یکسان بنگرد و تصاویر مخدوش مرور شده در خیال او را به‌صورت یک سلسله‌چیدمان تقلیدی از رفتارهای کی شده تماشا کند.



ایران خوانند. به اعتقاد شما چه قرابت و تفاوتی بین او و شاگال وجود دارد؟

وقتی به‌عنوان زن سال از سوی بنیاد پژوهش‌های آمریکا انتخاب شد و به دانشگاه استکهلم دعوت شد اتفاق‌های خوبی رقم خورد و رسانه‌های بسیاری درباره‌اش نوشتند؛ از جمله روزنامه اکسپرسن مصاحبه مفصلی با او کرد و او را با مارک شاگال مقایسه کرد. جدا از شباهت سبکی، از لحاظ موضوعی و ذهنی این دو نقاش به‌هم نزدیک‌اند و حتی هر دو نقاشی‌هایی دارند که به‌لحاظ موضوع به‌هم شبیه است. یکی از شاهکارهای مکره خروسی است در ابعاد دو متر که روی یک کاغذ نقاشی کرده و روی دیوار خانه‌اش قرار دارد. در ذهن مکره موضوع خروس چیزی است که برمی‌گردد به زندگی او و نگاهی که به آن دارد. همین خروس را در کار شاگال هم می‌بینیم. یعنی غیر از شباهت در شیوه و سبک که در سبک نایف قرار می‌گیرند، از لحاظ موضوع خیلی شبیه‌یکدیگر هستند.

اگر ممکن است درباره نقاشی‌های دوطرفه (دورو) مکره توضیح دهید.

نقاشی‌های دوطرفه مکره به‌نظرم جزو بخش‌های مهم کار او و قابل تحلیل است. این برمی‌گردد به همان خدمت‌بودن و خام‌ذهن بودن او. مکره هم را کاغذ یا دیوار سپید می‌دید و نقاشی می‌کرد و وقتی تمام می‌شد ادامه‌اش را پشت آن انجام می‌داد. دونفر از اساتید راجع به همین قضیه صحبت کرده‌اند؛ یکی روان‌شاد محسن وزیری مقدم که از نمایشگاه مادر بازدید کردند و آنجا آنقدر تحت‌تأثیر قرار گرفتند که فردایش از تهران به دریکنده آمدند. به من رنگ زنده که من پشت در خانه مکره هستم! آنجا اشاره کردند که مادر اگر ۵۰ متر کاغذ دستش می‌دادی سرش را پایین می‌انداخت و نقاشی می‌کرد تا به انتها برسد. یک‌جای دیگر آقای پاشایی هم همین اشاره را کرده‌اند؛ یعنی وقتی ایشان سرش را پایین می‌انداخت و نقاشی می‌کرد، اول تصاویری در ذهنش وجود دارد که آنها را انتقال می‌دهد. این همه عناصر و موضوع و این همه رنگ روی یک اثر، شگفت‌انگیز است. زنده‌یاد دالوند هم اشاره خوبی دارد، وقتی پیکاسو را با مکره مقایسه می‌کند. به اعتقاد ایشان، هنگامی که نقاش به جوهره اصلی خودش می‌رسد، آن جوهره وجودی‌اش، دیگر تمام واسطه‌ها را از بین می‌برد. حال پیکاسو یا آگاهی و مطالعه به آنجا می‌رسد و مکره با خام‌دست بودن یا هنر خام‌اش؛ ما هر دو در یک‌نقطه هستیم.

سال‌ها پیش خبری مبنی بر بازی مریل استریپ در نقش مکره منتشر و گویا قرار دادی هم بسته شد که بر اساس آن کمپانی فاکس فیلم زندگی «مکره» قلمبری را با بازی این بازیگر مقابل دوری برید. اما آن قرارداد گویا لغو شد و به سرانجامی نرسید. دلیل این مسئله چه بود؟

قراردادی بسته شد، اما اینکه چرا به نتیجه‌ای نرسید، باید بگویم ما همان شروع کار متوجه شدیم که این پروژه نمی‌تواند به سرانجام برسد. اولاً مریل استریپ چندین مدیر برنامه دارد و زمانی که از ایشان برای بازی در فیلمی وقت می‌گیرند، باید در زمان خودش انجام شود. سناریو نوشته و حتی آهنگسازش هم مشخص شد، اما مشکل از سمت ما در ایران بود؛ زیرا فیلم باید در دریکنده کلید می‌خورد. حال شما در نظر بگیرید یک گروه هالیوودی بخواد به ایران بیاید و بعد هم برای مدت‌زمانی در دریکنده مستقر شود. این اتفاق، عملی نبود و نمی‌شد. این‌ها نیاز به اجازه و مجوز داشت و این یک خرده به درازا کشید و کار به سرانجام خود نرسید. عملاً در توان ما هم نبود که بتوانیم آنها را دوباره به ایران دعوت کنیم و فضایی را برای یک‌مجموعه‌های لو بودی فراهم کنیم.

خانه و موزه مکره در حال حاضر چه شرایطی دارد؟

در حال حاضر اتاق‌های مادر به همان شکل اولیه باقی مانده و چون دیوارهای خانه، تمام دیوارهای دو اتاق و حتی بیرون هر چه هست مملو از نقاشی است؛ برای حفظ این فضا ما تلاش کردیم. میراث‌فرهنگی چندبار خانه را مرمت کرده است؛ هر چند نیاز به مرمت‌های جدی‌تر دارد و امیدوارم انجام بشود. بازدیدکنندگان مشخصی از سراسر ایران و جهان، از اروپا و آمریکا داریم. اینجا از مدارس و دانشگاه‌ها، زیاد برای بازدید می‌آیند اما موزه برای سرپا ایستادن باید شرایط استاندارد داشته باشد که بتواند روی پای خود بایستد. به‌رحال الان موزه با امکانات شخصی ما اداره می‌شود و به آن شکل درآمدی ندارد و همین، کار را سخت می‌کند. ما داریم به این سمت می‌رویم تا بتواند نظم یک موزه استاندارد را به خود بگیرد. در حال حاضر یک گالری اضافه کرده‌ایم تا بتوانیم بخش‌هایی از تابلوها و آثار مادر را در آن بگذاریم. در ادامه آن گالری، فضایی برای نمایش سایر هنرمندان خودآموخته ترتیب داده‌ایم. یک کافی‌شاپ و فضایی برای رفع خستگی مخاطب‌نیاز داریم. همه‌فکر می‌کنند مکره معروف شده و شرایط موزه عالی است. ما از آن فقر اولیه در آمده‌ایم؛ ولی هنوز هم شرایط سختی داریم و حتی ساختن یک کافی‌شاپ برایمان سخت است. رویه‌ما به این شکل نیست که برای توسعه موزه، کار بفروشیم. ما باید کارهای مادر را حفظ کنیم و مجموعه خوبی از آثارش را برای این موزه برای ۲۰۰-۱۰۰ سال دیگر نگه داریم. باین حال تمام تلاش‌مان را می‌کنیم و مصمم هستیم که استانداردهای متوسط حداقلی را برای موزه مکره برای یکی، دو سال آینده فراهم کنیم تا موزه بتواند روی پای خودش بگردد. در پایان جا دارد از اساتید ع پاشایی، دکتر سوری، دکتر کارمانی، خانم سلحشور، استاد نصراللهی و دوستان دیگر تشکر کنم. فیلم مستند آقای ابراهیم مختاری که در بیش از ۲۰ جشنواره جهانی جایزه گرفت، در معرفی مادر نقش بسزایی داشت.



شهر به‌روستا آمده بود. اینکه این ماجرا چگونه جزئیاتی داشته و این شخص چه کسی بوده، ما نمی‌دانیم. از آنجا که پدر من کدخدای محله و برادر ارباب بود، چشمش دنبال مادر بود و می‌خواست با او ازدواج کند. مادر به اجبار و زور و شلاق به این ازدواج تن می‌دهد. آن پسر تحصیلکرده را به‌طریقی فراری می‌دهند و گویا اتفاق ناگواری بر سرش می‌آورد. بعد از آن، مادر بارها مقاومت می‌کند ولی پدرش را زندانی می‌کند و شلاق می‌زند و مادر می‌گفت من دیدم دیگر دارم پدرم را از دست می‌دهم، لذا مجبور می‌شود به این ازدواج تن بدهد. اما می‌دانیم که وقتی ازدواج کرد دیگر پایبند زندگی شد و بچه‌ها که به دنیا می‌آیند، تا زمانی که زنده بود، تمام زندگی‌اش را وقف بچه‌ها و زندگی‌اش می‌کند.

مکره چندبار ازدواج کرد؟ چون گفته شده که همسر مکره نوازنده توانمندی بود و در عین حال مکره از ایشان داستان‌هایی درباره شخصیت‌های شاهنامه، لیلی و مجنون، پری دریایی، همچنین داستان ابراهیم و اسماعیل، یوسف و زلیخا و مسیح و مریم را شنیده بود که همه این داستان‌ها را به‌تصویر می‌کشید.

زمان فوت پدر، مکره کمتر از ۵۰ سال داشت. پدر ۵۷ سال داشت که با مادر ازدواج کرد. وقتی مکره با پدرم ازدواج کرد، هویوش هم سن مادر بزرگش بود. بر خوردش با هویوش در آن مقطع آنچنان بود که از ایشان مراقبت می‌کرد و مثل مادر و فرزند می‌شوند. اینکه پدر نوازنده بود... باید بگویم که پدرم صدای خوبی داشت، آواز خوب می‌خواند و قصه‌گوی ماهری هم بود. برای اینکه در زندگی نزدیک به ۸۰-۷۰ سال پیش روستاهای اینجا، مردم کارهای جمعی می‌کردند و در خانه‌ها می‌نشستند و یکی از کارهای اصلی شان پنبه‌پاک‌کنی بود. پنبه‌ها را می‌چیدند و در خانه‌ها زیر کرسی دور هم جمع می‌شدند و پنبه‌ها را تمیز می‌کردند و در این مواقع معمولاً یکی قصه یا آواز می‌خواند. سسر زمین هم قصه و آواز می‌خواندند. پدر گاهی قصه‌هایی می‌گفت که بازگو کردن آنها سماه طول می‌کشید و وقتی پدر فوت شد، من کلاس پنجم ابتدایی بودم. بخشی از این قصه‌ها را از پدر می‌گرفت، بخشی را هم از پدر خودم. پدر بزرگ من (پدر مکره) نوازنده قهقاری بود و تار، طبل و دهل می‌نواخت و نی نوازی چیره‌دست بود و قصه‌گو هم بود. مکره هم از دو بخش این شانس را داشت که با هنر آشنا شود.

گفتید که اولین کار مکره، تصویری از یک حیوان بود که روی سنگ نقاشی کرد. آن تصویر، موجود است؟

بله، اولین تصویری که مادر نقاشی کرد، همان سنگی بود که توضیح دادم و ما این اثر را در جای مناسبی نگهداری می‌کنیم.

برخی از تحلیل‌گران سبک نقاشی مکره را پست‌مدرن می‌دانند. شما موافق این طبقه‌بندی هستید؟

ما راجع به خودآموخته می‌گوییم که قرار دادن هنر مکره در ذیل آن شاید درست نباشد، حالا چه برسد که مکره را پست‌مدرن بدانیم! اصلاً با بحث پست‌مدرن بودن مکره موافق نیستیم و وقتی بخوایم اصطلاح پست‌مدرن را به کار ببریم آن هنر خام‌دست دیگر معنا پیدا نمی‌کند، چون این دو مقوله در تضاد با یکدیگر هستند.

مکره را روزنامه اکسپرسن سوئد، مارک شاگال



شود و بروم دانشگاه! تحصیل نقاشی را دانشگاه نمی‌دید. این‌ها نشان می‌دهد چقدر این ذهن خالص بود.
زمانی از مکره قبری پرسیده بودند «ایا شما خود را هنر مند می‌دانید؟»، ایشان جواب داده بودند که «من خودم را هنر مند نمی‌دانم، این جوانانی که کار می‌کنند، نقاشی می‌کشند و خط می‌نویسند هنر مند هستند، من بلد نیستم آن طوری نقاشی بکشم.» فکر می‌کنید چرا چنین پاسخی داده بود؟

من فکر کنم پاسخ بسیار خوبی داده بود. من هنر مند نیستم، هنر مند شما هستی! هنر مند آن‌هایی هستند که خوب و خوشگل نقاشی می‌کشند! پاسخ یک هنر مند خام‌دست، باید این باشد. این هنر مند اصلاً کاری که انجام می‌دهد پشتش یک مبنای شناخت و آگاهی و برنامه‌ای نیست. او ابزاری پیدا می‌کند برای بیان احساس‌ها و عواطف خودش. مکره یک جایی می‌گوید که من اگر سواد داشتم شعر می‌گفتم، چون سواد نداشتم نقاش شدم! بنابراین اصلاً جواب این سوال در خود تعریف این نوع شیوه هنری هست.

مکره را به‌عنوان زنی توصیف می‌کنند که برای فراموش کردن غم زندگی‌اش شروع به نقاشی کرد؟ این گزاره دقیقی در مورد اوست؟!

اگر بخوایم مکره را در زیرمجموعه‌هایی که بیان کردم پیدا کنیم، باید گفت او یک بیمار روانی نبود، زندانی هم نبود، کودک هم نبود. اما خام‌دست بودن و ابتدایی بودنش سر جایش است. فولک‌بودن و روستایی بودنش، هم. بنابراین نمی‌توانم بگویم چرا مکره است غم از دست دادن یک گاو یا یک حادثه، پنهانی بشود برای یک اتفاق بزرگ. من می‌توانم بگویم مکره واقعاً عاشق بود. اگر برگردیم به زندگی‌اش، این عشق را می‌توانیم ببینیم. بیش از ۵۰ درصد از نقاشی‌های مکره عاشقانه است. پسر به دختر یا مرد به زن و زن به مرد گل می‌دهد. فضای عاشقانه بسیار غالب است و منظومه‌های عاشقانه بسیاری مثل امیر و گوهر، رعنا و نجما یا منظومه‌های ملی مثل لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد را نقاشی می‌کرد. بنابراین می‌توانیم بگویم یک حادثه باعث این تغییر می‌شود ولی آنچه در کارش مداوم می‌بینیم، عشق مکره بوده به زندگی، محیط و بچه‌هایش و ربط‌اش به دوران نوجوانی خود که عاشق شده بود. فرق مکره با دیگر هنر مندا شاید همین باشد.

ایا مکره واقعاً در ۷۰ سالگی استعدادش شناخته شد یا پیش از آن هم به هنرش توجه شده بود؟ چه کسی اولین بار او را کشف کرد؟

بله، استعداد مکره در سن نزدیک به ۷۰ سالگی کشف شد. اما اگر بخوایم واقعیت را ببینیم، مکره هم آدم با استعداد و با ذکاوتی بود که استعداد هنری در وجودش بوده است. به‌عنوان مثال در جوانی، عروس ساز محله بود و بیش از ۳۰ عروس را به خانه بخت فرستاد. یکی از خاطرات مهم عروس سازی‌اش این است که تاجی بزرگ روی سر یک عروس می‌گذارند، چندین لامپ ریز رنگی هم در این تاج قرار می‌دهد و آنها را با سیم بهمم و به باطری وصل می‌کند و دست عروس می‌دهد و می‌گوید که هر قدمی می‌رود، سیم‌ها را بهمم بزند و بردارد. وقتی لامپ‌ها روشن و خاموش می‌شوند فضایی ایجاد می‌کند که باعث تعجب اهالی می‌شود و از روستاهای اطراف برای تماشا می‌آیند این عروس به‌محله مامی آیند! این نشان می‌دهد که آدم خلاق بوده و این حرکت آن زمان بسیار خاص و بکر بود، چراکه امروز در فشن‌شوهای روز دنیا چنین طراحی‌ای را شاهدیم. در بخش لباس تمام لباس‌های خانواده، فامیل و همسایه‌ها را با نخ و سوزن خودش می‌دوخت. حدود ۲۵ یا ۲۶ بار به‌عنوان مامای محل، بچه به دنیا آورد. هر کسی زایمان داشت، سراغش می‌آمد. هر کسی پایش در می‌رفت، مریض می‌شد یا شکمش درد می‌کرد، نزد مکره می‌آمد. این‌ها نشان می‌دهد مکره در طول زندگی‌اش خصوصیتی داشت که بعدها خودش را در نقاشی و هنر بروز داد. بنابراین حتی گفته می‌شود یا گل و تاپاله گاو به‌عنوان مصالح، سیمان و گچ خانه‌ها را پوشش می‌داد و در جوانی با گل رنگی پنجه می‌انداخت و نقش‌هایی بر دیوار می‌زد. مادر هنر فولک نمونه‌های بسیاری مثل مکره داریم. در منطقه خودمان امیر پازواری، شاعر و عارف دوران صفویه داریم که بیش از ۴۰۰ شعر عاشقانه می‌نویسد و درد و رنج زندگی و عشق خودش و حتی مسائل اجتماعی و سیاسی، در شعرش دیده می‌شود. مادر هنر فولک و هنر خام‌دست، هنر مندان بسیاری داریم.

قصه‌های بسیاری درباره ازدواج اجباری مکره با کدخدای ۵۷ ساله و زندگی او کنار هوهو بازگو شده است... این‌قصه‌ها چقدر حقیقت دارد؟

بله حقیقت دارد و تلخ‌تر از آن چیزی است که ما شنیده‌ایم! مادر ابتدا در ۱۳ سالگی به اجبار به عقد پسر یک اربابی درمی‌آید که یک‌روستا آن طرف‌تر از دریکنده زندگی می‌کرد. مادر بدون دیدن آن پسر و بدون هرگونه شناختی به اجبار پدرش با او ازدواج می‌کند. مکره هم در آن مقطع مادر نداشت. وقتی به‌خانه آن‌پسر می‌رود، می‌بیند پسر ارباب یک‌فرد معلول جسمی، ذهنی و حرکتی است که حتی کارهای شخصی خودش را هم نمی‌تواند انجام دهد. مادر آن روز که به خانه شوهر می‌رود، تا نیمه‌های شب پا به خانه ارباب نمی‌گذارد و خود را داخل طولیه پنهان می‌کند و شبانه از آنجا فرار می‌کند. خودش تعریف می‌کرد در مسیر یک رودخانه بود که گرازهای وحشی از آن عبور می‌کردند و از ترس گرازها، قایم می‌شود و گریه می‌کند و خوابش می‌برد و صبح برمی‌گردد خانه. بعد مسئله‌دومی که برایش پیش می‌آید در ۱۴ سالگی است که به‌نظرم می‌رسد عاشق فردی می‌شود که تحصیلکرده بود و از